

میزگرد:

”جهانی شدن؛ ابعاد و پیامدهای آن“ (۲)

اشاره:

در شماره قبلی فصلنامه مطالعات ملی، مباحث نخستین میزگرد ”جهانی شدن“ درج گردید. در مقدمه آن نشست آمده بود که به دلیل اهمیت و گسترده‌گی دامنه پدیده جهانی شدن و تأثیرات عمیقی که می‌تواند بر مناسبات و ساختار فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشورها از جمله ایران بر جای گذارد، ضرورت دارد که این پدیده به دور از هرگونه پیشداوری و قضاوت‌های ارزشی و در فضایی علمی و دانشگاهی به نقد عالمانه کشیده شود.

در میزگرد نخست، عرصه‌ها و ابعاد مختلف جهانی شدن و تأثیر این پدیده بر روابط و مناسبات کشورهای مختلف از جمله ایران و اثرات انقلاب ارتباطات بر جهانی شدن مورد بررسی قرار گرفت. آنچه در این شماره می‌خوانید، مطالب میزگرد دوم ”جهانی شدن“ است که بانگاهی راهبردی، آثار و پیامدهای این پدیده بر جامعه ایران و روش‌های مواجهه با آن، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. میهمانان شرکت کننده در این میزگرد عبارتند از:

- | | |
|-------------------------------|--|
| ۱- آقای دکتر حسین دهشیار | عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی |
| ۲- آقای دکتر محمد سجادیپور | عضو هیأت علمی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه |
| ۳- آقای دکتر ابومحمد عسگرخانی | عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران |
| ۴- آقای دکتر مهدی منتظر قائم | عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران که اجرای میزگرد را نیز برعهده داشتند. |

دکتر منتظر قائم: با تشکر از اساتید محترم برای پذیرش دعوت فصلنامه و شرکت در این میزگرد، سؤال اول را از آقای دکتر سجادپور شروع می‌کنم. جنابعالی جهانی شدن را چگونه تعریف می‌کنید؟ به اعتقاد شما در آینده کدام یک از فرایندهای درون جهانی شدن می‌تواند از داخل کشورها و دولت - ملت‌ها شروع شود و یا از بیرون بر سیستم‌های آنها فشار وارد کند؟

دکتر سجادپور: جهانی شدن تعریف دقیق، روشن، جامع و مانعی ندارد. دلایل مختلفی هم برای فقدان چنین تعریف دقیقی وجود دارد. یکی اینکه واحد تحلیلی که ما در این جا داریم جهان است و سطح تحلیل نیز به حدی گسترده است که اگر بخواهیم تمام جوانب و ابعاد را در یک تعریف جامع و مانع قرار بدهیم، امکان‌پذیر نیست. از سوی دیگر، در زبان فارسی واژه‌های متعددی را برای آن‌چه که به انگلیسی گلوبالیزیشن^۱ گفته می‌شود، به کار می‌برند که شما از میان این واژه‌ها جهانی شدن را انتخاب کرده‌اید. ولی هر کدام از این واژه‌های جهانی شدن، جهان‌گرایی، جهان‌شمولی و واژه‌هایی دیگر از این قبیل، بار معنایی خاص خود را دارند و به نظر من خود این مسأله به ابهام مطلب از نظر تعریف می‌افزاید. یعنی جهانی شدن و جهانی کردن باب‌های خاصی را در زبان فارسی دارد و به هر حال، دقت لازم در علوم اجتماعی برای معادل سازی آن در زبان فارسی وجود نداشته است.

نکته سوم این است که به جای درگیر شدن در تعریف و بیان تعاریف مختلف، باید ببینیم که از جهانی شدن چه می‌فهمیم؟ اگر بخواهیم تعریفی را مطرح کنیم که تمام حرف‌ها و مفاهیم را در آن بریزیم، مشکل است. سه نوع برداشت از جهانی شدن وجود دارد که این برداشت‌ها، تعاریف و مرزهای آنها را روشن می‌کند:

برداشت اول، جهانی شدن را پروژه‌ای قلمداد می‌کند که در آن غرب می‌خواهد جهان را مانند خود نماید و ارزش‌های خود را جهانی کند. در واقع، یک نوع مهندسی عظیم، بین‌المللی و اجتماعی را در ورای آن می‌بینیم. برداشت دوم، جهانی شدن را یک پروسه^۲ قلمداد می‌کند. پروسه‌ها فرق‌شان با پروژه‌ها در این است که هیچ نوع کنترلی بر آنها وجود ندارد و به این مفهوم نیست که از یک جا شروع شده و به یک جای دیگر ختم شوند و با برنامه قبلی نیستند؛

1- Globalization

2- Process

روندی است که شروع شده و به پیش می‌رود. برداشت سوم این است که شاید ابعادی از آن پروژه‌ای و ابعادی دیگر پروسه‌ای باشد.

من جهانی شدن را شخصاً یک فرایند می‌دانم که در این فرایند اجزای مختلف جامعه بین‌المللی چه در سطح فرد و گروه‌های اجتماعی و چه در سطح واحدهای ملی، به هم نزدیکتر می‌شوند و این نزدیکی ناشی از انقلاب ارتباطات و تحولات کیفی است که در جامعه بین‌الملل نوعی یکپارچگی ایجاد کرده است. شاید بتوان جهانی شدن را یکپارچگی جهان دانست؛ اما این یکپارچگی نباید به معنی یکسان‌سازی جهانی قلمداد شود. به عبارتی، یکنواخت کردن و یک دست کردن جهان نیست. اگر مبنا را بر آن قرار دهیم که جهانی شدن بر همه کشورها تأثیر فراوانی دارد و به صورت یکپارچه و یک دست جوامع تحت تأثیر قرار می‌گیرند و در عین حال جوامع مختلف هم در این یکپارچگی جهان نقش و سهمی دارند؛ این یک رابطه دو طرفه بوده و مشخصاً یک طرفه نیست. این پروسه و یا این فرایند چیزی است که ما باید به آن توجه داشته باشیم. قطعاً اگر ما این مسأله را مبنا قرار دهیم و رابطه را دو طرفه فرض کنیم، ابعادی از این فرایند از خارج، نه به صورت مهندسی شده، بلکه به صورت پروسه‌ای، روی ما تأثیر خواهد گذاشت. هم‌چنین ما دارای ابعادی هستیم که می‌توانیم به واسطه آن در این روند بر دیگران تأثیر بگذاریم.

دکتر منتظر قائم: آقای دکتر عسگرخانی، نظر جنابعالی در مورد تعریف جهانی شدن

چیست؟

دکتر عسگرخانی: به طور کلی، علوم اجتماعی مشکل مفهوم‌سازی دارند. معمولاً گفته می‌شود که تمام مفاهیم به لحاظ بنیانی محل مناقشه هستند. برای همین است که در علوم سیاسی و علوم انسانی "مرزبندی‌های مفهومی" را مطرح می‌کنند تا مشخص شود که آیا از یک واژه باید تفسیر موسع نمود یا مضیق؟ همین مسأله ما را به بحث مفاهیم و معانی صریح^۱ و معانی ضمنی^۲ واژه‌های علوم اجتماعی می‌کشاند. منظور از دینوتیشن عینیت یک واژه است؛ آن‌چه که در معنی لغوی به کار برده می‌شود. اما کانوتیشن معنای استعاره‌ای و مجازی است که شما نمی‌توانید آن را حس کنید. من فکر می‌کنم که واژه جهانی شدن از جمله واژه‌هایی است

1- Denotation

2- Connotation

که به دلیل مفهومی دچار تناقض و تعارض است و در زمان کاربرد مجازی‌اش؛ به قدری این مفهوم را گسترش می‌دهند که به ایده‌آل‌ها برسد یا اینکه واقعیت یابد. تا حدی که تا جنبه‌های منفی و جنبه‌هایی که هرگز جهانی شدن به آن دسترسی پیدا نمی‌کند، پیش می‌روند. تصور من این است که جهانی شدن دارای ابعاد مثبت و منفی است. برای تحلیل این موضوع، به سه مکتبی که در این مورد نظریه‌پردازی کرده‌اند، اشاره می‌کنم:

یکی مکتب واقع‌گرایی و زیر مجموعه‌های آن است که به‌طور کلی هنوز هم دیدگاه‌های اولیه خودشان را نسبت به پدیده‌های جهانی شدن دارند. واقع‌گرایی معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل "دولت محوری"^۱ است و منطقی و اصول حاکم بر این دنیای جهانی شده، هنوز هم کم و بیش "آناרכی"^۲ می‌باشد. همچنین توزیع قدرت در چنین سیستمی "نابرابر"^۳ است. مکتب دوم، لیبرالیسم می‌باشد که ساختار نظام بین‌المللی را چند مرکزی^۴ دانسته و اصل و یا منطقی^۵ حاکم بر نظام را دارای "پیچیدگی"^۶ و نه آناרכی می‌داند و در نتیجه، توزیع قدرت را تقریباً برابر تلقی می‌کند.

مکتب سوم، مارکسیسم است که ساختار نظام را "جهان مرکزی"^۷ تلقی می‌کند و منطقی و اصول حاکم بر این نظام را شکل و شیوه تجارت و تولید تاریخی می‌داند. توزیع قدرت را هم‌چنان نابرابر می‌بیند و معتقد است که هر جا توسعه هست، قدرت هم همان جا می‌باشد. این گرایشی است که در آن پیروان "چالز بیتس" قصد دارند که جهانی شدن را در چارچوب مکتب "جهان وطن‌انگاری"^۸ قرار بدهند و معتقدند که اصول یا منطقی حاکم بر چنین نظامی،

پیش‌گام‌های انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

- 1- State-Central
- 2- Anarchy
- 3- Unequal
- 4- Multi-Centric
- 5- Logic
- 6- Complexity
- 7- Global-Centric
- 8- Cosmopolitanism

- نیازهای بشری است و توزیع قدرت باید برابر باشد. اگر از این لحاظ بخواهیم به جهانی شدن نگاه کنیم، می‌بینیم که طرفداران و مخالفین نیز دارد.
- پس از مطالعه آراء کسانی که مدعی و طرفدار جهانی شدن هستند، به این نتیجه می‌رسیم که آنان به این فرازا اعتقاد دارند:
- ۱- تغییرات اقتصادی یک سیاست جهانی جدید ایجاد کرده است.
 - ۲- ارتباطات، شیوه برخورد با جهان را دگرگون کرده است.
 - ۳- یک فرهنگ جهانی وجود دارد که نمادهای آن عبارتند از: کوکاکولا، پیتزا، مک‌دونالد و موسیقی راک.
 - ۴- دنیا به سوی همگونی پیش می‌رود و اختلافات در دنیا رو به کاهش گذاشته است.
 - ۵- زمان و فضا ظاهراً در حال سقوط هستند و فضای جغرافیایی با ارتباطات مدرن، به سرعت واژگون می‌شود.
 - ۶- یک سری اصول و آداب جهانی تحت عنوان "جامعه جهانی"^۱ وجود دارد.
 - ۷- فرهنگ جهان‌وطن‌انگاری رو به رشد است.
- درمقابل کسانی که مخالف جهانی شدن هستند، معتقدند که:
- ۱- جهانی شدن در واقع دلالت بر گسترش نظام سرمایه‌داری دارد.
 - ۲- شرکت‌های دولتی فعال هستند، نه شرکت‌های چندملیتی.
 - ۳- انتقال سرمایه به کشورهای توسعه یافته انجام نمی‌گیرد.
 - ۴- اقتصاد جهان در واقع جهانی نیست، بلکه در سه بلوک شامل: اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن متمرکز است.
- هم‌چنین اقتصاد جهانی به سرعت به سوی "حاشیه‌ای شدن"^۲ حرکت می‌کند. در این رابطه به‌ویژه مارکسیست‌ها به پدیده حاشیه‌ای شدن در آفریقا اشاره می‌کنند. آماري که بانک جهانی در طول اواخر دهه ۱۹۹۰م انتشار داد، مؤید این ادعاست که جهانی شدن دارای پیامدهای دشواری برای کشورهای آفریقایی است.
- ۵- جهانی شدن آثار نابرابر دارد.
 - ۶- جهانی شدن شباهت زیادی به امپریالیزم دارد. یعنی همان ویژگی‌هایی که در نظریه امپریالیزم به آن اشاره می‌شد، در اینجا نیز مصداق پیدا می‌کند.

1- World Polity

2- Marginalization

۷- جهانی شدن در دنیا بازندگانی نیز دارد. به عنوان مثال یک قشر از بازندگان کسانی هستند که از فرهنگ و زبان انگلیسی فاصله دارند. کسانی که انگلیسی می‌دانند در آینده جزء برندگان خواهند بود و کسانی که نمی‌دانند، جزء بازندگان می‌باشند.

۸- جهانی شدن به جیتی می‌رود که تعدادی از مشاغل از صحنه روزگار حذف خواهند شد و مشاغل جدیدی به وجود خواهند آمد.

۹- نیروهای جهانی شدن، ضرورتاً نیروهای خوبی نیستند؛ یعنی جهانی شدن این نیست که خوشبختی و سعادت بیاورد. همانطور که نیروها و فرصت‌های خوبی را وارد سیستم می‌کند، به همان طریق هم محدودیت‌ها و مشکلاتی به همراه دارد، در نتیجه می‌توانیم بگوییم که تروریسم، مواد مخدر و بیماری‌هایی چون ایدز جهانی می‌شوند. اکنون این سؤال وجود دارد که چه کسانی حکومت جهانی را اداره می‌کنند؟ این سؤال مهمی است، به لحاظ اینکه در ادبیات ماقبل نهادگرایی نئولیبرال روی بحث رژیم‌هایی که وجود داشت و پیرامون این سؤال‌ها که اولاً رژیم‌ها تحت چه شرایطی، چگونه و توسط چه کسانی ایجاد می‌شوند؟^۱ ثانیاً رژیم‌ها تحت چه شرایطی، چگونه و توسط چه کسانی تداوم پیدا می‌کنند؟^۲ ثالثاً رژیم‌ها توسط چه کسانی و تحت چه شرایطی تغییر پیدا می‌کنند؟^۳ تناقض وجود دارد. برخی از کشورهای آسیایی مثل سنگاپور، تایوان، مالزی و کره جنوبی توسعه پیدا کردند، بدون آنکه ارزش‌های غربی را بپذیرند. آنها ارزش‌های خودشان را دارند و در عین حال در آن کشورها همگرایی نیز وجود دارد. اما سؤال این است که چگونه این کشورها همگونی با غرب را در یک زمینه دارند، ولی در زمینه دیگر ندارند. پس در نتیجه یک پارادوکس در خود جهانی شدن وجود دارد.

اینکه طرفداران و مخالفین جهانی شدن هر کدام دیدگاه‌های خاصی دارند، ولی در مجموع بررسی‌ها نشان می‌دهد که فرایندی در دنیا در حال شکل‌گیری است که جنبه‌های مثبت و منفی دارد و حاکمیت‌ها را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. البته کاملاً از بیسن نمی‌روند، بلکه در آنها فرسایش صورت می‌گیرد. جهانی شدن در ابعاد مختلف روی کشورها از جمله ایران تأثیر خواهد گذاشت. این تأثیرات شامل جهانی شدن اقتصاد، جهانی شدن فرهنگ، جهانی شدن امنیت و جهانی شدن سیاست می‌باشد. مطابق نظر افرادی مثل کوهن، میلرز و حتی نظر کسانی که نئولیبرال هستند، جهانی شدن دارای پیامدهایی برای سیاست داخلی کشورها خواهد بود.

1- Regime Formation

2- Regime Persistence

3- Regime Change

اگر بخواهیم این مسأله را به ایران تسری بدهیم، باید یکی از ابعاد آن یعنی جهانی شدن اقتصاد را در نظر داشته باشیم.

جهانی شدن اقتصاد در سه بُعد انتقال سرمایه، خدمات و کالا صورت می‌گیرد که تأثیرات آن توسط قدرت‌های بین‌المللی که تسهیلاتی دارند به کشور ما خواهد آمد. ورود سرمایه، خدمات و کالا باعث خواهد شد که گروهی به شدت رشد کرده و گروهی دیگر به شدت سقوط نمایند. لذا استراتژی بقای یک ملت از بین می‌رود. عده‌ای که می‌توانند بر موج جهانی شدن سوار شوند، چون دارای مکانیزم اطلاع‌رسانی هستند، به شدت رشد می‌کنند. در نتیجه، تعادل و موازنه اقتصادی بین لایه‌های اجتماعی به هم خواهد خورد. این مسأله به سیاست نیز انتقال می‌یابد و به عبارتی، بحران اقتصادی به بحران سیاسی تبدیل خواهد شد. بنابراین دولت‌ها، از جمله دولت ایران، مانند هر کشور در حال توسعه، باید بتواند به همراه انتقال سرمایه، خدمات و کالا به کشور، توانمندی داخلی خودش را نیز متعادل کند تا موازنه قدرت در زمینه واردات و پیامدهای آن به دست آید. بنابراین به دلیل شواهدی که وجود دارد، پیش‌بینی می‌شود که در درجه اول کلیه کشورها از جمله ایران، به سوی ناسیونالیسم هدایت شوند.

اکنون شما آثار آن را می‌بینید که مردم آهسته آهسته در کشور از گرایش‌های مذهبی به سوی ناسیونالیسم حرکت می‌کنند. مردم در صدد این خواهند بود که استراتژی‌های ملی را ایجاد کرده، جنبه‌های مثبت آن را بگیرند و با جنبه‌های منفی آن موازنه برقرار کنند. اما از آن‌جا که رژیم‌های ملی قادر نیستند که با رژیم‌های بین‌المللی^۱ مقابله کنند، در نتیجه هر بار کشور از موضع خود عقب‌نشینی خواهد کرد و قدرت حاکم در مورد مسائل بین‌المللی منفعل‌تر^۲ خواهد شد.

هم‌چنین پیش‌بینی می‌شود که جناح‌های تندتری در کشورهای در حال توسعه روی کار بیایند. راه پیشگیری این است که ائتلاف‌های نهادی در درون قدرت‌ها و حاکمیت انجام بگیرد تا این موازنه برقرار گردد. اما از آن‌جا که در کشورهای جهان سوم نهادها وجود ندارند، در نتیجه این بلوک‌های قدرت هستند که این ائتلاف‌ها را انجام می‌دهند. البته، این مسائل مربوط به حوزه اقتصادی است. اما به‌طور کلی، اگر پا را از حوزه اقتصاد فراتر بگذاریم و به عرصه امنیت، حقوق و فرهنگ برویم، می‌بینیم که این فرسایش حاکمیت در دو سطح خرد و

1- International Regime

2- Passive

کلان در حال شکل‌گیری است. در سطح کوچکتر، حقوق فردی و حقوق مالکانه در مقابل حقوق دولت تقویت می‌شود. لذا حاکمیت در حال ضعیف شدن است. به‌عنوان مثال، حتی آراء صادره تضعیف می‌شود. دیوان بین‌المللی ۵۰ سال است که در رابطه با حقوق بین‌الملل عمومی ایجاد رویه کرده ولی ملاحظه می‌شود در طول این ۵۰ سال به ۱۰۰ سال گذشته حقوق بین‌الملل استناد کرده است. اما آرای که اخیراً در دیوان از جمله دیوان یوگسلاوی صادر شده است، مشاهده می‌شود که تمام آن رویه‌هایی که در ۱۰۰ سال گذشته ایجاد شده واژگون گردیده و روی حقوق فردی تأکید می‌شود. در سطح کلان هم اگر شما نگاه کنید، می‌بینید که مسائل تجارت، اختلافات نژادی و داورهای تجاری همه در حال واژگون شدن هستند. دیگر مانند گذشته نیست که در قانون داور و رسیدگی به اختلافات تجاری همان "قانون محل" حاکم باشد. بلکه از این حد فراتر رفته است. به همین شکل در سطح حقوق بشر، مسائل زیست محیطی و در سطح امنیت نیز این تغییرات مشاهده می‌شود. به‌عنوان مثال، در مقوله امنیت می‌بینیم که چگونه در مکانیزم‌های رژیم، امنیت دسته جمعی مورد توجه قرار می‌گیرد. به‌طور خلاصه باید گفت که در عصر جهانی شدن، سقوط حاکمیت شباهت زیادی به فرمول سقوط اجسام در فیزیک به شرح زیر دارد:

$$X = \frac{1}{2}gt^2 + v_0t \quad \text{X = سقوط} \quad \text{g = نیروی ثقل}$$

$$t = \text{زمان سقوط جسم} \quad v_0 = \text{سرعت اولیه جسم برای سقوط}$$

می‌خواهم این را بیان کنم که اگر نهادها و بلوک‌های قدرت در داخل، محدودیت‌ها و فرصت‌ها را در نظر نگیرند، نیروهای جهانی شدن در حدی است که کشور و فلات ایران را تجزیه کند. در اینجا ۷۰ عبارت است از آمادگی‌های اولیه، مثل قومیت‌ها، که در کشور وجود دارند. اما در مقابل این فرمول که سقوط حاکمیت‌ها را بیان می‌کند، به یک آزمایش دیگر از فیزیک اشاره می‌کنم: شما اگر یک آتش را - مثل جهانی شدن - به چندین میله مانند مس یا آهن بگیرید و انتهای آنها کبریتی را قرار دهید، ملاحظه می‌کنید که میله مسی زودتر حرارت را هدایت می‌کند و در نتیجه کبریت آتش می‌گیرد. اما میله آهنی به سختی حرارت را هدایت می‌کند و کبریت دیرتر آتش می‌گیرد. علت این است که چیزی در درون میله آهنی وجود دارد که علی‌رغم اینکه حرارت (جهانی شدن) با یک قدرت ثابت به آن برخورد می‌کند، ولی زود آتش نمی‌گیرد. چون مولکول مس با مولکول آهن فرق دارد. مولکول مس سریعتر خود را به مولکول بعدی می‌زند تا گرما را به مولکول بعدی رسانده و به همین ترتیب تا آخر انتقال بدهد. در نتیجه اگر بخواهیم بگوییم که جهانی شدن یک پدیده خوب یا بد است، بستگی به

مولکول‌های داخل کشور دارد. یعنی بافت اجتماعی ما اثر مستقیمی روی چگونگی مواجه شدن ما با پدیده جهانی شدن دارد.

دکتر منتظر قائم: آقای دکتر عسگرخانی مطالبی که بیان کردید ضمن آنکه بسیار ضروری است، اما در برگیرنده کل بحث می‌باشد. اجازه دهید که وارد بحث اثرات و تبعات جهانی شدن برای سیستم‌های ملی و به‌طور مشخص در ایران شویم.

دکتر عسگرخانی: قصد من این است که بحث را به داخل ایران بکشانم. کشور ما دارای دولت ضعیف^۱ و جامعه قوی^۲ است. دولت ضعیف به آن معنا نیست که اسلحه و منابع اقتصادی در اختیار ندارد، بلکه منابع اقتصادی آن ضعیف است و به‌طور کلی کلیه امکانات اقتصادی و امنیتی را ندارد، بلکه در درون آن، بلوک‌های قدرتی وجود دارند که درآمدشان وابسته به امکانات غیردولتی است و چوب لای چرخ دولت می‌گذارند. به این طریق کلوپ‌هایی درست شده که استراتژی بقایشان مستقیماً از خود جامعه است و نه از دولت. به همین دلیل قواعدی که در کشور ایجاد می‌شود، قواعدی است که باید منافع بلوک‌های قدرت را در نظر بگیرد. وقتی که جهانی شدن با انتقال کالا و خدمات و سرمایه وارد یک کشور می‌شود، طبیعی است که این بلوک‌های قدرت با هم ائتلاف کنند تا بتوانند فشارهای بیرونی را تعدیل نمایند. در غیر این صورت، آن بلوک‌های قدرت اگر تحت شرایط فعلی هم‌چنان منافع بلوکی خود را حفظ کنند و منافع دولت را در نظر نگیرند، دچار اشکال خواهند شد.

دکتر منتظر قائم: اجازه دهید قبل از اینکه سؤالی از آقای دکتر دهشپار بپرسم، برای اینکه از مجموع مباحث مطرح شده به یک نظم فکری برسیم، چند اصل را مطرح کنم. استادان در جلسه حاضر گفتند که جهانی شدن یک واقعیت عینی و اتفاقی است که در عرصه جهانی وقوع می‌یابد و وقوع آن از حیثه اختیار دولت - ملت‌ها، به‌ویژه دولت - ملت‌های جهان سومی، خارج است. فرایندی که نه تنها دولت‌ها، بلکه شرکت‌های بین‌المللی نیز بستر آن را فراهم می‌کنند. لذا در این عرصه بحث تک‌بازیگری و پدید آوردن‌گی این پدیده جهانی وجود ندارد. آقای دکتر سجادیور مدافع این نظر بودند که جهانی شدن یک پروژه نیست، بلکه یک

1- Weak State

2- Strong Society

پروژه است؛ گرچه ممکن است عناصری از پروژه‌سازی درون آن باشد. اما یک فرایند جهانی جبری و بیرونی است. اختلاف نظر در تعاریف جهانی شدن و تعیین عناصر و مؤلفه‌های آن بسیار زیاد است. مکاتب زیادی در این خصوص واژه‌پردازی و نظریه‌پردازی کرده‌اند. آن چیزی که تا به حال آشکار شده این است که فرایند جهانی شدن به دنبال خود تبعات مثبت و منفی بسیاری را می‌آورد. این تبعات از نظر نقد کنندگان یا تأثیرپذیران، مثبت یا منفی تلقی می‌شود و از منظر ملی، سازمانی و یا سیستمی توسط کشورهای پیشرفته یا جهان سومی به انحاء مختلف تفسیر و تحلیل می‌شود. نکته دیگری که مطرح شده این است که جهانی شدن ابعاد بسیار متفاوتی دارد و در واقع در تمام عرصه‌های حیات بشری از سیاست تا اقتصاد، امنیت، فرهنگ و حقوق و حتی رابطه انسان با محیط زیست و بسیاری از ابعاد و عرصه‌های دیگر زندگی بشری به وجود می‌آید و بر آنها تأثیر می‌گذارد. نکته دیگر اینکه جهانی شدن به معنای "یکسان‌سازی"^۱ و یا به تعبیری که در فارسی به کار می‌رود، "جهانی‌سازی" یک نحله یا یک رویکرد خاص و یا یک سیستم خاص نیست، بلکه جهانی شدن در واقع به وجود آورنده حرکت‌ها و پدیده‌های "ادارای تناقض"^۲ می‌باشد.

جهانی شدن به مفهوم غلبه یافتن یک سیستم جهانی تعبیر نمی‌شود، بلکه درون آن سیاست‌هایی به‌طور تلویحی وجود دارد. در صحبت‌های آقای دکتر عسگرخانی نیز این‌گونه بیان شد که جهانی شدن به معنی ناسیونالیسم و توسعه ناسیونالیسم نوین نیز توسعه‌گرایی مدرنیستی و پست مدرنیستی می‌باشد، جهانی شدن به معنای کثرت‌گرایی در عرصه داخلی و در عرصه بین‌المللی است. به تعبیر دیگر، جهانی شدن به معنای بین‌المللی شدن و بومی شدن و منطقه‌ای شدن هم می‌باشد. لازم است تمام این فرایندها، سیستم‌ها و بازیگران در عرصه جهانی بتوانند از انعطاف لازم برای حفظ منافع و هستی خودشان در شرایط موجود استفاده کنند. بنابراین با این جمع‌بندی سؤال خود را از آقای دکتر دهشیار می‌پرسم که به اعتقاد شما جهانی شدن و تغییراتی که در عرصه جهانی به‌صورت فشار از بیرون و از طریق تأثیراتی که در اقتصاد و فرهنگ توده‌های مردم ایران و ساختار داخلی ایران می‌گذارد، از چه مداخله‌ها و مآخذهایی حاکمیت ایران را تحت فشار قرار می‌دهد؟

دکتر دهشیار: ابتدا منظور خود را از جهانی شدن بیان می‌کنم. دیدگاه من در مورد جهانی شدن با نظرات دوستان متفاوت است. بدون در نظر گرفتن اینکه روایت راست توده‌گرا و

1- Assimilation

2- Paradoxical

روایت چپ انتزاعی از جهانی شدن چه چیزی است، این واقعیت را نمی‌شود کتمان کرد که جهانی شدن اوج فرایند غربی شدن دنیا می‌باشد. مشکلی که وجود دارد این است که بسیاری از کشورهای دنیا نمی‌خواهند این واقعیت را بپذیرند که دنیا به سوی گام برمی‌دارد که ممکن است تکثر و گونه‌گونی در آن بیشتر شود. اما گونه‌گونی در چارچوب ساختاری غربی است. این تعاریفی که مطرح است، صحیح یا غلط، کاملاً تعاریف غربی است؛ مهم این است که غلبه با این تعاریف است. گزینه‌هایی که بیشتر در برابر افراد قرار دارد بسیار محدود شده است. گزینه‌هایی که انتخاب می‌شود، در نهایت گزینه‌های غربی به شمار می‌رود و یک چالش وجود دارد که در نهایت این چالش نیز با شکست مواجه می‌شود؛ یعنی باید قبول کرد که جهانی شدن غلبه یک سیستم فکری، یک سیستم سیاسی و یک سیستم اقتصادی خاص در دنیا می‌باشد. این فرایند از قرن چهاردهم شروع شده و تا امروز ادامه دارد و در حال رسیدن به مرحله نهایی خود است.

واقعیت این است که کشورهای غیرغربی و کشوری مانند ایران به دلیل ویژگی‌های خاص تاریخی، اقتصادی و اجتماعی که دارند، در نهایت بازنده هستند و باید بپذیرند که نمی‌توانند با این فرایند مقابله نمایند. اکنون چارچوب‌های سیاسی حرفی برای گفتن ندارند. هم‌چنین در چارچوب‌های ارزشی هم ارزش‌هایشان کاملاً به هم ریخته است. نه اینکه ارزش‌های جهانی شدن و ارزش‌های سیاسی و فرهنگی غربی بهتر است، بلکه مهم این است که این ارزش‌ها می‌توانند خواسته‌های مردم کشورها را برآورده کنند و مهم هم خواسته مردم کشورهای مختلف است.

بنابراین بازتاب ارزش‌های غربی نشان دهنده این است که مردم یک چیزی را می‌خواهند. کشورهایی که در چارچوب ارزش‌هایی قرار می‌گیرند که با ارزش‌ها و ساختارهای غربی متفاوت است و ابزار و توانایی آن را ندارند و کشورهای دیگر نیز این اجازه را به آنها نمی‌دهند که با این فرایند مقابله کنند، در نهایت ویژگی‌های داخلی کشورهای غیرغربی شرایطی را فراهم می‌کنند که این کشورها مجبور شوند در این مسیر قرار گیرند و در نتیجه، با شکست مواجه گردند. کشورهایی مثل سنگاپور و مالزی استثنا هستند. حدود ۱۹۱ کشور وجود دارد که ۲۰ کشور آن غربی است و حدود ۱۰ الی ۲۰ کشور مثل سنگاپور استثنا هستند و ۱۵۰ کشور باقی‌مانده نیز کشورهایی هستند که کوچکترین شانس برای اینکه بتوانند جلوی فرایند جهانی شدن را بگیرند ندارند.

دکتر منتظر قائم: آقای دکتر سجادپور، نظر جنابعالی در مورد این فرآیند چیست؟
 آقای دکتر دهشیر در واقع با نوعی رویکرد تاریخی به تبعات جهانی شدن نگریسته‌اند و

سرمایه‌داری و حتی پیشرفت صنعتی را، اگر درست فهمیده باشیم، به‌عنوان ارزش غربی تلقی کردند؛ ارزشی که در واقع جوامع قدیم و یا جهان قدیم در مقابل آن به زانو درمی‌آید. شما این تفسیر را چگونه می‌بینید؟ با توجه به این نکته که جهانی شدن هم چالش و هم فرصت است، شما چالش‌های پیش روی جهان سوم و به‌ویژه ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اگر معتقد هستید که جهانی شدن صرفاً تهدید نیست و فرصت هم هست، بنابراین چه فرصت‌هایی پیش روی کشورهای جهان سوم و ایران وجود دارد؟

دکتر سجادپور: سؤال جالبی را مطرح کردید. از آنجایی که محوریت بحث به ایران برمی‌گردد، اجازه دهید تا مشاهده متفاوتی از ایران و وضعیت آن داشته باشیم. به اعتقاد من ایران کشوری ریشه‌دار است. البته منظورم صرفاً غرق شدن در ذکر شکوه تاریخی آن نیست. از میان ۱۹۱ کشور که آقای دکتر دهشیار ذکر کردند، حدود ۸۰ درصد کشورها محصول پایان جنگ جهانی اول و دوم و فروپاشی دو امپراتوری عمده جهان یعنی عثمانی و شوروی، در دو قرن گذشته است.

ایران یک کشور جدی است و جدی بودن و ریشه‌دار بودن آن یک واقعیت است. زمانی که بحث کشورهای جهان سوم می‌شود، آنها کشورهای متفاوتی می‌باشند و برخی از نظر ریشه و تاریخ متضاد هستند. ریشه‌دار بودن ایران، به کشور بینه و قوه‌ای می‌دهد که بتواند بسیاری از مشکلات را در خودش هضم کند. اگر از نظر تاریخی نگاه کنیم، ایران ده‌ها و صدها حادثه تاریخی را پشت سر گذاشته است. در دو قرن گذشته گذر از اثرات انقلاب روسیه و گذر از موج تأثیرات انقلاب بلشویکی پدیده کمی برای این کشور نبوده است. اتفاقاً در آن زمان این کشور در دوره‌ای بوده است که وضعیت اقتصادی و اجتماعی مناسبی نداشته است. من به کشورم به‌عنوان کشوری که جدی است نگاه می‌کنم. آن نکته‌ای که آقای دکتر عسگرخانی تحت عنوان تجزیه ایران در اثر این فشارها به آن اشاره کردند، من در ارزیابی این مسائل از آن زاویه‌ای که ایشان نگاه می‌کنند، نگاه نمی‌کنم. فکر می‌کنم که اتصال و ارتباط "ایران و هویت ایرانی"، که یک پدیده منحصر به فرد است، علیرغم همه فشارهای موجود جهانی شدن، امکان خاصی را به ایران می‌دهد.

نکته دوم به نظر من آن است که علیرغم فرایندی که در چند سده گذشته در غرب تحت عنوان صنعتی شدن، استعمار و سایر مراحل در نظام بین‌الملل به خاطر دستیابی به ابزارهای قدرت شروع شده، در آنجا سیاست و جامعه سرنوشت محتومی ندارند. اگر ما بپذیریم که چون غرب صنعت و قدرت دارد، بنابراین همگان آن را خواهند پذیرفت، به نظر من این نوعی

محتوم‌گرایی است که با ذات بشر و حتی با ذات افکار غربی هم تعارض دارد. زیرا یکی از ارزش‌های غربی، تکیه بر قدرت، آزادی فرد و انتخاب و تعیین راه و مسیر است. ساختارگرایی بیش از حد مانعی است که نتوانیم تأثیرپذیری و تأثیرگذاری جوامع را نگاه کنیم. ببینید چین یک کشور جهان‌سومی است، ولی سرنوشت مردم چین با سنگاپور و مالزی متفاوت است. آنها در جهت رشد اقتصادی گام‌های شگفتی را برداشته‌اند به صورتی که یک سری از استراتژیست‌های آمریکایی از آمدن چین به عرصه جهانی نگران هستند.

تعدادی از کشورهای جهان سوم مثل سنگاپور، مالزی و کره ثابت کردند که واقعاً شگفت‌انگیز هستند. من به لحاظ کاری که دارم بسیاری از کشورهای جهان را دیده‌ام. کره جنوبی تا ۳۰ سال پیش وضع خیلی مطلوبی نداشت و همین‌طور کشور مالزی. اینها به هر حال این جهش را انجام داده‌اند و بسیار حائز اهمیت است و نمی‌شود از کنار آن گذشت. شما برخی دیگر از کشورها در خاورمیانه مثل تونس را در نظر بگیرید. این کشور با توجه به امکاناتی که جهانی‌شدن برایش فراهم کرده، در مقایسه با کشور الجزایر که در همسایگی آن قرار دارد؛ نسبت به گذشته تغییرات زیادی داشته است. من محتوم‌گرایی را کنار می‌گذارم. تأکید من بر این است که یک سری از ارزش‌ها، فردی نیستند بلکه جهانی‌اند و نمی‌توان گفت که غرب آنها را مطرح کرده است. این ارزش‌ها به شکل پیشرفته‌تر در جوامع شرقی مطرح بوده که به دلیل دور افتادن از دستیابی به قدرت و ثروت توان برداشتن آنها را نداشته‌اند.

سومین نکته در رابطه با ایران آن است که ایران یک کشور جدی است و یکی از دلایل آن، انقلاب ایران است. انقلاب ایران در زمانی رخ داد که کسی فکر نمی‌کرد به خاطر ساختار بین‌المللی و ساختار قدرت در سطح جهان و وضعیتی که در ایران وجود داشت، رژیم قبلی فرو بریزد و یک قیام مردمی وضعیت انقلابی را پیش بیاورد.

با توجه به دو نکته‌ای که عرض کردم، معتقدم که ایران دارای چالش‌ها و فرصت‌هایی است. فرصت‌هایی که ایران دارد، این است که از پتانسیل جمعیتی، آگاهی و رشد فکری نسبتاً خوبی برخوردار است. درعین‌حال جهانی‌شدن واقعیت‌های جغرافیایی را عوض نکرده است. تا قبل از یازدهم سپتامبر گفته می‌شد که جغرافیا پایان یافته و ژئواستراتژی عوض شده است. اما بعد از این تحولات نشان داده شد که هم جهانی‌شدن مهم است و هم ژئوپولیتیک. ظرفیت خاص ارتباطی ایران، که ارتباطات ژئوپولیتیکی محسوب می‌شود، نقش مهمی به ایران می‌دهد. نکته دیگر اینکه ایران انقلابی را پشت سر گذاشته که بسیاری از کشورهای دیگر این تحول بزرگ اجتماعی را نداشته‌اند. این انقلاب در مجموع یک استحکام خاص و اعتماد به نفس را به ایران داده است. به‌علاوه موجب آگاهی یافتن از اینکه تغییراتی در دنیا در حال وقوع است که باید آنها را دنبال کرده و خودمان را تصحیح کنیم شده که این خود ترکیبی از آن پتانسیل

اعتماد به نفس، آگاهی و فرصت یافتن برای توسعه و پیشرفت بومی ایران می‌باشد، بنابراین ایران ریشه‌ای قوی دارد و با اینکه ممکن است که برخی از نهادهای اداری آن کارایی لازم را نداشته باشند که بتوانند به تمام نیازهای روز پاسخ دهند، ولی درعین حال دارای ساختار اداری با سابقه‌ای است. به طور مثال ایران ۲۰۰ سال سابقه وزارت خارجه دارد که بیانگر آن است که سنت دیپلماتیک آن قوی است و توانایی تطبیق با شرایط جهانی را دارد. لذا چالش‌ها، چالش‌های جهانی است. مطمئن باشید که درمقابل این چالش‌های جهانی، کشورها به‌طور داوطلبانه، مرز، پرچم و حاکمیت‌شان را از دست نمی‌دهند. آنها راه‌هایی برای مقابله پیدا خواهند کرد تا بتوانند در امواج جهانی خودشان را حفظ نمایند. از سوی دیگر، چالش‌های جهانی فراروی چالش‌های ما قرار دارند. مخالفت با جهانی شدن و تضعیف حاکمیت دولت‌ها خاص ایران نیست. به نظر من بزرگترین چالش که برای ایران وجود دارد، چالش فکری و فهم شرایط موجود است. من روی این مسأله تأکید می‌کنم. ما گاهی به خاطر فشار و گاهی به خاطر بزرگتر کردن مشکلات خودمان و گاهی هم به خاطر نگرانی‌های دیگر از فهم شرایط دور می‌مانیم و نمی‌توانیم خود را با یک فهم دقیق‌تر با شرایط جهانی هماهنگ سازیم. اگر این فهم به دست آید و بر چالش‌های جاری غلبه کنیم، مطمئن باشید که با توجه به موقعیت خاصی که ایران از جمیع جهات دارد، حتماً نقش برجسته‌ای را در جهان پیدا خواهد کرد.

به‌عنوان آخرین جمله، آقای هانتینگتون برخورد تمدن‌ها را یک پدیده حتمی تلقی کرده که مقداری از آن نیز ناشی از پدیده‌های جهانی شدن بود. به عبارتی تهدیدی برای همه کشورهای بود که در این عرصه قرار گرفتند و حتی در آن معنا که مرزها خونین خواهد بود. ولی چون در ایران برای نقد و تقابل با آن، ظرفیتی وجود داشت و نهایتاً این مفهوم در پیشنهاد گفت‌وگوی تمدن‌ها متجلی شد نه فقط برخورد تمدن‌ها پذیرفته نشد، بلکه گفت‌وگوی تمدن‌ها با اشکالاتی که داشت، جایگزین آن شد. لذا نمی‌شود محتوم‌گرایی خاص را در نظر داشت و باید با دقت به آنها پرداخت.

دکتر دهشیار: در محتوم‌گرایی نه اینکه ما فرض را بر این بگیریم که کشورهای غیرغربی

دارای ارزش نیستند. مهم این است که ارزش‌های غیرغربی و ساختارهای غیرغربی فرصت این را ندارند که بتوانند ساختارهای غربی را به چالش بکشند. کشورهای خارج از مدار غرب با فرصت مواجه نمی‌شوند، بلکه مرتب درگیر چالش هستند. تنها کشورهای غربی هستند که در فرایند جهانی با فرصت مواجه می‌شوند. البته چالش هم هست. مثلاً یازدهم سپتامبر چالشی برای آمریکا و غرب بود. اما مسأله این است که در کنار چالش‌ها، فرصت‌های فراوانی نیز وجود دارد. ولی کشورهایی که خارج از مدار غرب قرار دارند، این فرصت را ندارند. از سوی

دیگر ما با تغییرات ارزشی در کشورهای پیرامون خود مواجه هستیم. ببینید مثلاً در کشور ما که همه مسلمان هستند، دیگر کسی قبول نمی‌کند که ما بیمه امام زمان داشته باشیم. بیمه ایران جایگزین بیمه امام زمان شده، یعنی وقتی که شما قبول کردید که قرار داد برای حرکت در جامعه جای تعلقات دینی را می‌گیرد، این خود نشان دهنده غلبه این فرایند است.

دکتر سجادپور: اجازه دهید در این جا به نکته‌ای اشاره کنم. به نظر من این مثال در عین اینکه روشن است، شاید قدری احتیاج به توضیح داشته باشد. ببینید این یک ارزش دینی نیست که شما برای مواجه شدن با خطرات احتمالی برنامه‌ریزی نکنید و عدم برنامه‌ریزی خود را به حساب دین بگذارید. از آن ابتدا که ماشین وارد ایران شد تا این لحظه هیچ کس نگفته است که ماشین را بیمه نکنید و آن را بیمه امام زمان کنید. البته در کنارش این اعتقاد وجود دارد که همه چیز این دنیا مادی نیست و شما باید به نیروهای معنوی تکیه کنید. اجازه دهید از خود غرب مثال بزنم. در غرب هم بیمه است و هم اعتقاد به مسیح دارند. هم اکنون در جوامع غربی برخلاف برداشتی که ما داریم، اعتقادات مذهبی در حال رشد است. اگرچه اعتقادات مذهبی یک جامعه با جامعه دیگر تفاوت دارد. ولی به نظر من اینکه ما بیمه امام زمان را در مقابل بیمه ایران قرار بدهیم و بخواهیم تقابل ایجاد کنیم، درست نیست و دقت علمی ندارد.

دکتر دهشیار: قصد من از بیان این مثال این بود که فقط نشان دهم که جهت‌گیری، حرکت به سمت غرب است. ما نمی‌گوییم که مثلاً ارزش‌های ایرانیان و یا مصریان از بین می‌رود، بلکه محققاً باقی خواهند ماند. اما جهت به سمت ارزش‌های غربی است. یعنی می‌گوییم تفکر و ساختار غالب تعریفی است که از وقایع خواهد شد. تعریف غالب، تعریف غربی است. شما به وضوح در صحنه جهانی می‌بینید که ارزش‌های غربی کاملاً جهانگیر شده‌اند. وقتی شما می‌گویید لیبرالیسم، یعنی پذیرفته‌اید که فرد محور است و باید رأی داد. در ۳۰۰ یا ۴۰۰ سال پیش ایران خودمان کسی نمی‌گفت باید رأی داد. ولی امروزه همه رأی می‌دهند و می‌گویند خوب است. ۳۰۰ سال پیش در بسیاری از جوامع غیرغربی این مسأله که رهبران باید پاسخ‌گو باشند، وجود نداشت. ولی امروزه می‌بینیم که حتی کشورهای غیرغربی این واقعیت را قبول می‌کنند. در کشورهای غیرغربی نه تنها جامعه ضعیف است، بلکه دولت هم ضعیف می‌باشد. دولت ضعیف است، چون نمی‌تواند نیازهای مردم را برآورده کند؛ بنابراین ایجاد خلاء می‌کند و باعث می‌شود که کشورهای غربی بتوانند ارزش‌های خودشان را غالب نمایند. در کشورهای غیرغربی جامعه هم ضعیف است، چون جامعه توان این را ندارد که دولت را مجبور کند تا نیازهایشان را از راه مسالمت‌آمیز برآورده کنند. حتی زمانی که جامعه به

خشونت متوسل می‌شود، خشونت در جهتی نیست که دولت را مجبور کند که نیازهای مردم را برآورده کند. اما در غرب فرق می‌کند. جهانی شدن نشان دهنده این است که در کشورهای غربی مردم توانسته‌اند یک دولت قوی جهت حفظ منافع مردم به وجود بیاورند.

دکتر سجادیپور: من اجازه می‌خواهم این نکته را بیان کنم که غرب نیز یکپارچه نیست. دولت در آمریکا با دولت در کانادا از نظر مفهومی فرق دارند چه رسد به کشورهایمانند انگلیس. ما نمی‌توانیم تمام کشورهای جهان را یکسان ببینیم.

دکتر دهشیار: این مطلب را در مقام مقابله بیشتر میان غرب و شرق بیان کردم. من کشورهای جهان سوم را نه یک دست، بلکه به این منظور که قالب‌ها در چه جهتی هستند، در نظر می‌گیرم. یعنی می‌گویم که در غرب اقتدار کمتر است و در شرق بیشتر است و یا در غرب آزادی بیشتر است. ممکن است که ما در یک کشور شرقی ببینیم که آزادی بیشتر از یک کشور غربی باشد. ببینید در هند یک دموکراسی اقتدارگرا حاکم است در حالی که اگر یک کشور غربی نیم میلیارد گرسنه داشته باشد، آنجا دموکراسی وجود ندارد.

دکتر منتظر قائم: واژه غرب و غیرغرب از مفاهیم کلی است و اگر به این شکل به آن پردازیم، ممکن است فضای بحث را منحرف کند. در قالب مفاهیم کلان نمی‌توان به نتیجه رسید. سؤالی را که قبلاً از آقای دکتر سجادیپور پرسیده‌ام می‌خواهم بار دیگر طرح کنم. آقای دکتر سجادیپور با نفی جبرگرایی مطلق در عرصه جهانی شدن معتقد هستند که هنوز بازیگران و یا دولت - ملت‌ها و ارکان داخلی دولت‌ها در ساختار جدید، امکان بازیگری و ایفای نقش را دارند و این چنین نیست که به‌طور مطلق امکان و اختیار اداره جامعه و محیط پیرامون خودشان را از دست داده باشند. در مورد ایران نیز تداوم تاریخی بودن و ماندن ایران را مطرح کردند. دلیلی هم که برای آن برشمردند دلیل جمعیتی، فکری و معرفتی بود. در این‌جا سؤال من مربوط به بودن و ماندن است. بودن و ماندن کشورهای جهان سوم نظیر ایران و در کجا بودن آنها در هرم و ساختار قدرت در عرصه بین‌المللی وابسته به چه اسباب قدرتی است؟ به تعبیر دیگر، اینکه گفته می‌شود ما خواهیم ماند و می‌توانیم بمانیم، اما این بودن و چگونه بودن، تابع چه اسباب قدرتی است؟ نقاط ضعف ما چه چیزهایی است؟ ما در چه جاهایی و چگونه باید حرکت کنیم تا در آینده بهتر بتوانیم بمانیم و از جایگاه بهتری برخوردار باشیم؟ و با توجه به اینکه چالش‌ها جهانی هستند، آیا قابلیت‌های پیشین

کشورها از نظر دولت و ملت و اقتصاد و فرهنگ در نوع برخوردشان با این چالش‌ها تأثیر نمی‌گذارد؟ و برآیند مبارزه دولت و ملت‌ها با چالش‌های جدید چیست؟

دکتر عسگرخانی: قبل از پرداختن به مسأله بودن و نبودن اجازه دهید به نکته‌ای اشاره کنم. من اعتقاد دارم که در داخل کشور بلوک قدرت وجود دارد و حقوق، حقوق بین‌الملل، داوری‌ها، تجارت و خدمات روابط خارجی به دست عده‌ای به انحصار کشیده شده است. نظریه‌پردازان معتقدند که زمان تصور ما از اینکه سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است، گذشته است. گفته می‌شود که رشد، پیدایش و نمو نهاد‌های داخلی با بیرون امکان‌پذیر نیست، مگر در اثر تعامل نهاد‌های خارجی با پدیده‌های بیرونی. البته پدیده‌های بیرونی اثر مستقیم دارند و به قول معروف گفته می‌شود: برون ایستاده‌ام و درون را می‌نگرم، چیزی نمی‌بینم الا پریشانی و درماندگی! روابط خارجی و دیپلماسی ما به این شیوه است. همان‌طوری که سایر مسائل در داخل ایران بلوک‌بندی شده، دیپلماسی ما نیز این‌گونه شکل گرفته است، به‌طوری که حتی نیروهای بیرونی به حدی قوی هستند که مسائل امنیتی نیز به خارج از عرف کشیده شده است.

دکتر منتظر قائم: یعنی شما معتقد هستید که دموکراسی واقعی یکی از اسباب قدرت ملی در دوران معاصر است؟

دکتر عسگرخانی: می‌خواهم بگویم که یک طرف بُعد جهانی شدن ایجاد یک رژیم بین‌المللی تحت عنوان رژیم بین‌المللی دموکراسی است. این رژیم در دنیا با پشتوانه نهاد‌های بین‌المللی در حال شکل گرفتن است. به نظر من این نهادها در داخل هم باید رشد کنند، زیرا نهاد‌های دموکراسی در سطح جهان از ایران انتقاد می‌کنند. شما ملاحظه می‌کنید که در طول سال‌های گذشته در رابطه با تبعیض در کار و یا مسائل زنان، فشارهایی از بیرون وارد می‌شود و این مسائل در داخل نهادینه نشده است. چون نهادینه نشده، حقوق فردی که نظام بین‌الملل آینده روی آن تکیه می‌کند و هم‌چنین حق حیات، حق داشتن کار، حق داشتن یک زندگی، مطابق استانداردها نشده است. تصور این است که ما هنوز در درون خودمان راه زیادی را پیش‌رو داریم و از این نظر باید مسائل را نهادینه کنیم. در مورد تداوم و ماندن ایران، مثلی است که می‌گویند: "یک بار جستی ملخک، دوبار جستی ملخک، آخر به دستی ملخک". آیا اینکه ایران تاکنون مانده است، باز هم خواهد ماند و ما باید همین نگرش تاریخی ثابت را داشته باشیم؟ به هر حال چون ایران قوی و ریشه‌دار بوده، باز هم خواهد ماند؟ امپراتوری روم

هم بود. اتحاد جماهیر شوروی و مصر هم بودند. می‌خواهم بگویم که مفهوم قدرتمند و ریشه‌دار "بودن" با زمان و مکان فرق می‌کند. اگر ایران تاکنون مانده هیچ دلیلی ندارد که از حالا به بعد هم بماند. دومین مسأله این است که آیا ایران واقعاً مانده است؟ شما عهدنامه ترکمانچای و گلستان را ملاحظه کنید و ببینید که بحرین و ایروان چه شدند؟ آهسته آهسته جدا شدند. آیا جزایر سه‌گانه هم واقعاً به این شکل نخواهد شد؟ اگر بشود در واقع این رفتن ایران نیست؟ آیا رژیم دریای خزر به همان شکل گذشته است و ما مانند گذشته از آنها استفاده خواهیم کرد؟ متأسفانه بالکانیزاسیون کل منطقه را فراگرفته است. اتحاد شوروی در مرحله اول و روسیه در مرحله دوم فروپاشی هستند و عراق نیز بالفعل تجزیه شده، هرچند هنوز به‌طور دوزوره تجزیه نشده است.

اگر پرداخت بدهی‌های عراق انجام شود، هیچ بعید نیست تجزیه دوزوره صورت پذیرد. شما منطقه بالکان را نگاه کنید که مستعد تجزیه است. شیشه‌ای را در نظر بگیرید و دو طرف آن را بشکنید، در نتیجه خواهید دید که ترک حاصل شده به وسط شیشه نیز می‌آید. لذا منطقه برای خیزش‌های قومی و ملی مستعد است. تصورم این است که آقای دکتر سجادیپور مقداری با تکیه بر پشتوانه‌های ناسیونالیستی ایران صحبت می‌کند. این هم ناشی از همان روند جهانی شدن است که طبعاً یک نوع احساسات ناسیونالیستی را در داخل رشد داده و بعد سرکوب خواهد کرد. یعنی آن‌چه که در بالکان انجام شد. مردم صرب و کوزوو فکر می‌کردند که در هر شرایط و روندی که وجود دارد، این‌ها به هویتهای ملی خودشان می‌رسند. هر کدام برای آرمان‌های ملی خودشان تلاش می‌کردند. ولی در آخر دیدیم که این احساسات سرکوب شد. من معتقدم که جهانی شدن فرآیند احساسات ملی را ابتدا رشد می‌دهد، ولی بعد هم طبیعتاً آن را سرکوب می‌کند. به همین دلیل می‌خواهم این خطر را گوشزد کنم که اولاً احتمال "نبودن" وجود دارد. زیرا به‌طور طبیعی دولت‌ها حیاتی دارند و به دنیا می‌آیند و زندگی می‌کنند و می‌میرند. بعید نیست که کشور ما و سایر کشورها نیز به این سرنوشت دچار شوند. ثانیاً "چگونه بودن" مطرح است. یکی از موتورهای تغییر دهنده، جنگ است. جنگ سرد و یازدهم سپتامبر آثار خودش را دارد. جنگ هشت ساله ایران و عراق آثار خودش را دارد.

دومین مسأله، تغییر ساختار قدرت در نظام بین‌الملل است که خود به خود بر نظام ما اثر خواهد گذارد.

سومین مسأله، فناوری است. اکنون شما تأثیر فناوری اطلاعات را روی آموزش و پرورش، دانش‌آموزان و سایر موارد ملاحظه می‌کنید. امروزه برخی معتقد هستند که بهتر است بچه‌ها به جای شروع مدرسه از شش یا هفت سالگی، از سه سالگی درس را شروع کنند و در پانزده سالگی دکترا بگیرند. یعنی اگر به این صورت عمل شود، نسل آینده، با توجه به این تغییرات،

تا ده سال دیگر به طور کلی متحول خواهد شد. به علاوه ممکن است ناسیونالیسم معنی خودش را از دست بدهد و به دنبال ارزش‌هایی باشد که جهانی فکر می‌کنند. امروزه ما شاهد هستیم که آراء صادره از سوی سازمان‌های بین‌المللی، ایجاد رویه می‌کند. ما اکنون تناقضات زیادی در داخل جوامع می‌بینیم. این تناقض‌ها در داخل کشورمان نیز دیده می‌شود. خود این تناقض‌ها باعث تغییر و تحول خواهد شد.

من معتقد هستم که تغییر و تحول و تأثیرات آن بسیار جدی است، طوری که بافت جامعه در حال دگرگونی و تغییر جدی است. سؤال مهم این است که ما تا چه اندازه برای این تغییر و تحول آمادگی داریم؟ جایگاه ما در آینده‌ای که در آن این قواعد و رژیم‌ها مرتب ساخته می‌شوند کجاست و ما چه سهمی در این رژیم‌سازی خواهیم داشت؟ چه سهمی در ایجاد قوانین و کنوانسیون‌ها و اصول آن خواهیم داشت؟ اینها مسائل مهمی هستند. من معتقدم که به هر حال اگر فرصت است، تهدید نیز بسیار جدی است و برای حل این مشکل‌ها باید نهادینه فکر بکنیم.

دکتر منتظر قائم: با وجود اینکه تخصص من علوم سیاسی نیست، می‌خواهم وارد یک سؤال سیاسی شوم. استنباطی که من از صحبت‌های دوستان داشتم این است که در واقع چه ما دموکراسی را به عنوان یک ارزش غربی تلقی کنیم و چه به تعبیر آقای دکتر دهشیار دموکراسی به طور حتمی و جبری وارد کشورهای جهان سوم شود و یا اینکه آن را به عنوان یک ابزار قدرت دولت - ملت‌ها برای مقابله با فشارهای جهانی شدن تلقی کنیم؛ نتیجه آن این می‌شود که فرایند جهانی شدن و فشار برای دموکراتیزاسیون در حال افزایش است. از سوی دیگر، اساتید نظرشان بر این بود که جهانی شدن به معنای افزایش تمایلات ناسیونالیستی هم هست؛ یعنی در نتیجه فرایند جهانی شدن، نوعی ملت‌گرایی و یا تمایل ملت‌ها به اندیشیدن در قالب مفهوم ملت و به دنبال آن دولت ملی، مطرح می‌شود. اما آیا تعارضی بین ناسیونالیسم و دموکراسی در آینده ایجاد نخواهد شد؟ آیا دموکراسی صرفاً در سطح دولت ملی و دولت مرکزی می‌تواند ما را در عرصه جهانی شدن یاری کند و یا در واقع مفهوم دموکراسی باید در عرصه جهانی شدن به نحوی تغییر نماید تا اینکه تبدیل به ابزار قدرت شود؟

دکتر دهشیار: در غرب هم با جهانی شدن مقابله می‌شود که نمونه آن را در سیاتل و رم شاهد بودیم. اما مسأله این است که در غرب دو گروه متفاوت علیه جهانی شدن فعال هستند.

یکی راست تندر و که اعتقاد دارد جهانی شدن به مفهوم این است که ارزش‌های ملی آن کشورها از بین می‌رود، مخصوصاً در آمریکا و در فرانسه آقای "لوپن" که مخالف فرایند جهانی شدن است. گروه راست اعتقاد دارد جهانی شدن در آمریکا به معنی از بین رفتن هویت آنها می‌باشد. گروه چپ نیز در آمریکا و اروپا مخالف جهانی شدن است. اما نه به خاطر از بین رفتن هویت و ناسیونالیسم، زیرا ناسیونالیسم را ارتجاعی می‌دانند. بلکه جهانی شدن به معنای از بین رفتن دموکراسی است. یعنی قدرت در دست گروهی که ابزار تولید را در دست دارند، متمرکز می‌شود. مخالفت آنها در این است که دموکراسی از بین می‌رود، یعنی اگر تمرکز قدرت اقتصادی در دست یک گروه خاص کوچک باشد، دموکراسی نقض می‌شود. جهانی شدن به این معناست که فرد از حقوق خودش آگاه می‌شود. دوم اینکه فرد پی می‌برد که دیگران هم هستند و دارای حقوق می‌باشند. اما در کشورهایی که مردم فاقد حقوق هستند و احساس نمی‌کنند که وجود دارند، جهانی شدن باعث می‌شود که ساختارهای موجود در آن کشورها متلاشی شود. چون مردم آگاه می‌شوند که باید صاحب حقوق بوده و وجود داشته باشند. این مسأله باعث می‌شود که آنها تمام ارزش‌های غیربومی را بپذیرند. چون معتقدند این ارزش‌های غیربومی است که ما را انسان می‌کند. این ارزش‌های غیربومی است که از حقوق ما حمایت می‌کند و می‌بینیم که دولت آمریکا باید از حقوق کردها در عراق حمایت کند. اما وظیفه حکومت حاکم است که از حقوق مردم دفاع کند. ولی به دلیل اینکه حکومت عراق با گروه‌های قومی دچار مشکل است، دولت‌های آمریکا و انگلستان باید از حقوق آنها دفاع کنند. بنابراین در چنین کشوری مردم جهانی شدن را بدون توجه به تبعات آن می‌پذیرند و فرض را بر این می‌گذارند که جهانی شدن چیز مطلوبی برای آنهاست. آنان در کنار قبول اینکه جهانی شدن خوب است، به تدریج ارزش‌های خودشان را کنار می‌گذارند. چون فکر می‌کنند آن ارزش‌ها و ساختارهای غرب نتیجه بخش است. علت اینکه جهانی شدن برای کشورهای خارج از جهان غرب مطلوب واقع شده، به دلیل پیامدهای اقتصادی و سیاسی آن می‌باشد. می‌گویند غرب در پانصد سال گذشته توانسته است از یک مجموعه‌ای که تقریباً دارای قدرت سیاسی و ارزش مساوی با شرق بوده فراتر رفته و به قدرت غالب اقتصادی تبدیل شود. کالاهای اقتصادی غرب نشان دهنده آن است که سیستم اقتصادی غرب جواب می‌دهد.

کالای سیاسی غرب یعنی دموکراسی غربی و کالای ارزشی آن یعنی اینکه مردم بتوانند خواسته‌های ارزشی خود را دنبال کرده و به شیوه‌ای که می‌خواهند زندگی کنند، جواب داده است. وقتی مردم کشورهای غیرغربی به این دستاوردها نگاه می‌کنند، توجه ندارند که ممکن است فرهنگ غربی باعث از بین رفتن ارزش‌هایشان شود. تصور می‌کنند که چون در غرب این شیوه پاسخگوی نیازهایشان است، لذا در کشورهای آنها نیز مطلوب خواهد بود.

فکر نمی‌کنند که ممکن است دمکراسی به مفهوم غربی در کشور آنها باعث تبعات منفی گردد. امروزه تفکر سرمایه‌داری معتقد است که رقابت اقتصادی و پول در آوردن، خوب و مشروع می‌باشد. درحالی‌که پول در آوردن در شرق به معنای این است که فساد زیاد می‌شود و فاصله طبقاتی بیشتر می‌گردد. سرمایه‌داری در غرب جواب داد، ولی به علتی خاص در شرق جواب نمی‌دهد. فرهنگ لیبرال در غرب جواب داد اما در شرق جواب نمی‌دهد. ولی چرا ما آن را درک نمی‌کنیم؟ چون در داخل کشورهای شرق به علت فقدان ساختاری که بتواند نیازهای مردم را برآورده کند و فقدان ارزش‌هایی که بتواند توانایی مردم را نشان دهد، مردم می‌پذیرند که هرچه از راه می‌رسد خوب است.

بنابراین شرق بدون توجه به اینکه پیامد جهانی شدن چه چیزی است، مجبور می‌شود که آن را بپذیرد؛ چون نمی‌تواند خواسته‌های مردم را در این دو مورد بر آورده کند:

- ۱- نیازهای مادیشان را برآورده نموده و فقر و فساد مالی را از بین ببرد.
- ۲- نمی‌تواند رابطه بین مردم و حکومت را دو جانبه کند. لذا مجبور است که در بلند مدت بپذیرد که دمکراسی خوب است. هندی‌ها دمکراسی را پذیرفتند، ولی دمکراسی هندی جواب نمی‌دهد چون مردم فقیر هستند. دمکراسی در آمریکا جواب می‌دهد، زیرا خط فقر در آمریکا ۱۰۰۰ دلار می‌باشد. دو میلیارد نفر در جهان هستند که کمتر از یک دلار در روز درآمد دارند، لذا دمکراسی چگونه می‌تواند در این جوامع فقیر جواب بدهد؟

دکتر منتظر قائم: شما معتقد هستید که اگر دمکراسی در فرایند جهانی شدن حضور داشته باشد، ناسیونالیسم رشد می‌کند. جایی که دمکراسی تأمین نباشد، در واقع برای تأمین دمکراسی و تأمین حداقل شرایط زندگی حتی ممکن است که تجزیه‌طلبی یا دیگر پدیده‌های ضد ناسیونالیستی رواج پیدا کند. استنباط من از صحبت‌های شما این است که راه حل جهان سوم در پذیرش دمکراسی منهای سرمایه‌داری است.

دکتر دهشیار: اگر دمکراسی پذیرفته شود، رابطه مردم و حکومت به‌گونه‌ای تنظیم می‌شود که اگر حکومت بخواهد کاری انجام دهد، در صورتی که منافع مردم ایجاب کند، آن را می‌پذیرند. در غرب، بازار تعیین کننده است و موقعیت اقتصادی شما در تولید زیاد می‌باشد. یعنی اگر شما باهوش هستید، خلاقیت دارید و می‌توانید چیزی را که مردم می‌خواهند تولید کنید، در نتیجه پیشرفت می‌کنید. آقای بیل گیتس دانشجوی دانشگاه هاروارد بود و فوق لیسانس می‌خواند. به این نتیجه رسید که تحصیلات فایده‌ای برای او ندارد، لذا آن را رها کرد و به شهر

سان فرانسیسکو رفت و ثروتش به ۶۰ میلیارد دلار رسید! چرا؟ چون توانایی تولید داشت. اما در کشورهای شرقی بازار تعیین کننده موقعیت اقتصادی شما نیست، بلکه ملاحظات سیاسی عامل اصلی است. این سرمایه‌داری، سرمایه‌داری اصیل نیست و سرمایه‌داری خویشاوندی است. اما اگر دمکراسی حاکم باشد، محققاً سرمایه‌داری خویشاوندی رشد نمی‌کند و نوعی سرمایه‌داری می‌آید که تا حدودی منافع همگان را تأمین می‌کند. در جایی که دمکراسی باشد، مردم راحت هستند. بنابراین دمکراسی و سرمایه‌داری خوب است به شرط اینکه دو جانبه باشد. اما اگر سرمایه‌داری باشد ولی دمکراسی نباشد، منجر به فساد می‌شود که در هند می‌بینیم و یا منجر به فاصله طبقاتی وسیع می‌شود که در پاکستان می‌بینیم. باعث ایجاد توده‌های وسیع فقر می‌شود مانند آنچه که در بنگلادش می‌بینیم. بنابراین سرمایه‌داری و دمکراسی همگام با یکدیگر خوب هستند.

دکتر منتظر قائم: یعنی در واقع تمام ارکان آزادی‌گرایی باید در کنار همدیگر باشند؟

دکتر دهشیار: بله، غیر از این راه دیگری نیست.

دکتر سجادپور: من فکر می‌کنم که سؤال بسیار مهمی مطرح کردید. ولی سؤالی که ابتدا باید پاسخ داده شود، چگونه بودن است که اتفاقاً به این سؤال مطرح شده برمی‌گردد. فکر می‌کنم سؤال شما، سؤال کلیدی است. لازم است که در پاسخ به این سؤال، سه سؤال را مطرح کرده و به آنها پاسخ بدهیم: ۱- اینکه چگونه خود را می‌بینیم؟ ۲- اینکه چه چیزی می‌خواهیم؟ ۳- اینکه در چه شرایطی قرار داریم؟ ارزیابی‌های فکری و ذهنی ما بسیار مهم‌اند. چون این ارزیابی‌ها و ساختارهای فکری ما در نهایت باعث حرکت ما و باعث ساختن یکسری واقعیت‌ها در عمل می‌شود. در رابطه با اینکه ما خودمان را چگونه می‌بینیم، دوستان مطالبی گفتند که من در عین احترام، چندان با آن موافق نیستم. مثال‌هایی چون فروپاشی و یا بالکانیزه شدن در روابط بین‌الملل هرچند می‌تواند کمک کند، ولی به تفاوت‌ها هم باید نگاه کرد. نکته اول اینکه ما با مفاهیمی سروکار داریم که خود این مفاهیم خیلی دقیق نیستند. فروپاشی یعنی چه؟ فروپاشی و تغییر و تحول با همدیگر فرق دارند. بعضی از دوستان اشاره کردند که بافت اجتماعی عوض شده. بله، بافت اجتماعی عوض شده است. ولی آیا این تغییرات به معنی فروپاشی است؟ چون اصلاً به کار بردن فروپاشی با خود یک دسته‌بندی خاص را می‌آورد که من چندان موافق آن نیستم. تغییر هست، ولی فروپاشی واژه سنگینی است و نباید به آن استناد

کرد. دومین نکته که خیلی به آن معتقد هستیم، اعتماد به نفس است؛ یعنی خودمان را چگونه می‌بینیم؟

برای ما شرایطی سخت‌تر از جهانی شدن هم بوده است. امروزه در جهانی شدن چیزی که برای همه زندگی‌ها لازم است حیات ملی، اجتماعی و آن اعتماد به نفس فرد به خود و یک جامعه نسبت به خودش هست. اما اگر فکر کنید که همه آنها در حال فروپاشی است، شما آن اعتماد به نفس را از دست می‌دهید. یعنی نیروهای جهانی ناسیونالیسم شما را به شدت تقویت نموده و بعد سرکوب می‌کنند. من آنقدر اقتدارگرایانه نگاه نمی‌کنم و می‌گویم هر چقدر هم که این نیروها سنگین باشند، من این ظرفیت را می‌بینم که می‌توان با اعتماد به نفس در مقابل آنها ایستاد. این اعتماد به نفس در تاریخ ایران به راحتی به دست نیامده است. ما یک مجموعه و کشوری هستیم که در پذیرش این تغییر و تحولات سخت‌گیر نبوده‌ایم. اگر دمکراسی در غرب خوب است و مورد بحث قرار می‌گیرد، ما عناصری را از آن جذب می‌کنیم؛ یعنی یک ملت بسته نبوده و درعین حال به ظرفیت خودمان نیز معتقد بوده‌ایم.

اما سؤال دوم که چه چیزی را می‌خواهیم؟ به نظر من باید به ۲۰۰ سال گذشته برگردیم و ببینیم که در ایران چه مفاهیم و مطالبی مطرح بوده است. دمکراسی، استقلال، عدالت، توسعه اقتصادی، مسأله مذهب و اسلام از جمله مفاهیم مطرح بوده که مباحث مربوط به آنها همچنان ادامه دارد. اینها مفاهیم مهم و کلیدی و درعین حال سیال هستند و راست افراطی و چپ افراطی در اروپا برداشت‌های مختلفی از آن داشته‌اند. ما همه اینها را می‌خواهیم، ما قطعاً باید به تمام اینها دسترسی پیدا کنیم. اما نکته دوم این است که باید یک تعادلی وجود داشته باشد. اگر صرفاً روی توسعه اقتصادی تکیه کنیم و به آزادی‌ها و مشارکت سیاسی توجه نداشته باشیم، نتیجه مطلوبی به دست نمی‌دهد. در رژیم شاه نیز جهش اولیه با کره جنوبی از نظر زمانی یکی بود، ولی چون مشارکت سیاسی وجود نداشت، نتوانست ادامه بدهد. کره جنوبی نیز بحران‌های زیادی داشت و هنوز هم دارد. این طور نیست که آنها توانسته باشند تمام مسائل خود را حل کنند. لذا آن چیزی که مهم است، مسأله ایجاد یک تعادل و هماهنگی بین این خواسته‌ها و دمکراسی، توسعه اقتصادی، ناسیونالیسم و مذهب به مفهوم وسیع آن است. به نظر من نباید یکی را فدای دیگری کرد. یعنی اگر شما دمکراسی می‌خواهید، حتماً نباید توسعه اقتصادی داشته باشید. اما آخرین مطلب در مورد چگونه بودن این است که دنیا در حال پیشرفت است. اگر شما تمام کشورهای منطقه را نگاه کنید دیگر توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی به معنای ۱۰ یا ۲۰ سال پیش وجود ندارد. ما در شرایطی قرار داریم که همه در حال جلو رفتن هستند. در حال حاضر سرعت پیشرفت مهم است. نکته دیگر اینکه ما در یک حالت مقایسه‌ای قرار داریم و می‌توانیم از این زاویه ضعف‌های خود را به دست بیاوریم و به پیش ببریم. خیلی چیزها را

دیگران دارند که ما نداریم و خیلی چیزهاست که ما داریم و دیگران ندارند. چیزی که مهم هست، این است که ما در یک شرایط خاصی هستیم. آخرین مطلب اینکه ما در یک شرایط بسیار پیچیده منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داریم. منطقه ما با منطقه اروپا، آمریکا و حتی آسیا تفاوت دارد. منطقه ما بین‌المللی‌ترین منطقه، شلوغ‌ترین و ناامن‌ترین منطقه در دنیا است. پس امنیت خارجی یک نکته کلیدی می‌شود. اینکه چگونه ما بتوانیم در منطقه‌ای که در چهار سوی آن بحران هست، جان سالم به در ببریم و توسعه و پیشرفت هم بکنیم، این نیاز به مهارت و اجماع دارد. مهمتر از همه یک تصمیم وجود دارد که می‌توان از آن راه پیشرفت کرد و ارزش‌های جهانی را - که با ارزش‌های ما تضاد ندارند - گرفت و پرورش داد و به تولید پرداخت؛ تولید فکر، تحلیل و ارائه نمودن راهکار. منتها نه به صورت نسخه‌ای، کلیشه‌ای و محدود، بلکه در کل جامعه و به صورت ساختاری باید مورد توجه قرار گیرد و این چیزی است که می‌شود به آن امیدوار بود.

دکتر منتظر قائم: اگر اجازه بفرمایید، با یک سؤال بحث را جمع کنیم. من فکر می‌کنم با

توجه به مباحثی که مطرح شد، نقطه مشترک آن این است که در شرایط جدید ایران خودش را به منابع قدرت مسلح کند. آقای دکتر سجاده‌پور هم به حق اشاره کردند که سرمایه انسانی و معنوی هم جزء منابع قدرت هست و قطعاً در ایجاد وحدت و ارائه خط مشی و تنظیم سرعت حرکت بسیار تأثیرگذار می‌باشد. سرمایه‌های فرهنگی، سیاسی (حداقل به معنای استقلال و دمکراسی در عرصه سیاسی) و اقتصادی مورد توجه قرار گرفت که در کنار آن یا ذیل سرمایه و فرهنگ سیاسی می‌توانیم به برابری فرصت‌ها، آزادی اندیشه و بیان و تکثر و تحزب در تمام اشکال آن اشاره کنیم. فکر می‌کنم که این‌جا محل مشترک بحث ما باشد که تمام منابع قدرت ضروری هستند و از دست دادن آنها به معنای تضعیف می‌باشد؛ یعنی از دست دادن امکان عمل و امکان بقا و در نتیجه نزول یافتن در جهان آینده آن.

سؤالی که مطرح می‌شود، این است که منابع قدرت در دوران جهانی شدن چیست؟ آیا تعریف منابع قدرت با دوران ماقبل جهانی شدن تفاوتی دارد یا خیر؟ به تعبیر دیگر، اگر بخواهیم سؤال را عملیاتی کنیم، استراتژی‌های عملی که برای دستیابی به قدرت نیاز هست، شامل چه چیزهایی است؟ من فکر می‌کنم اکنون همکاری جهانی در مقابله انزواطلبی، تکلیفش معلوم شد. انزواطلبی سیاسی در هر عرصه‌ای قطعاً به پایان رسیده است.

دکتر عسگرخانی: من قبول دارم که ایران کشوری قدرتمند است و قدرت را هم در بُعد سخت‌افزار و نرم‌افزار و یا به عبارتی جامع‌تر، در بُعد کمی و کیفی معنا می‌کنند؛ قدرت کمی عبارت است از کلبه توانایی‌های اقتصادی و آنچه را که می‌شود اندازه گرفت و در چارچوب آمار و ارقام و نمودار مطرح کرد. مثلاً در زمینه‌های اقتصادی صحبت از درآمد ناخالص ملی و درآمد سرانه، پشتوانه‌های ارزی و منابع طبیعی یا نیروی انسانی جوان است. قدرت کمی در بُعد نظامی نیز شامل تعداد ادوات نظامی، چه متعارف یا غیرمتعارف، قابل اندازه‌گیری است. اما در مقابل این قدرت، قدرت کیفی قرار دارد که قضیه‌اش فرق می‌کند. قدرت کیفی نسبی است و با زمان و مکان فرق می‌کند. هم‌چنین غیرقابل اندازه‌گیری است. قدرت کیفی را باید حدس زد و مورد بررسی قرار داد که در گذشته چگونه اعمال شده است. به‌عنوان مثال اگر در قدرت کمی، بازیگر A بزرگتر از بازیگر B و بازیگر B بزرگتر و قوی‌تر از بازیگر C باشد؛ همواره مطابق یک محاسبه جبری مشخص می‌شود که A قوی‌تر از C هست. اما در قدرت کیفی این طور نیست. یعنی ممکن است که A قوی‌تر از B و B قوی‌تر از C باشد اما در عمل A کوچکتر از C باشد. اگر قدرت کمی و کیفی را در نظر بگیریم، ایران با توجه به موقعیتی که دارد، کشوری است که به دلیل نیروی انسانی جوان و غنی دارای فرهنگ و با قدرت کیفی بالا می‌باشد. نمونه آن را در جنگ ایران و عراق دیدیم که قدرت کیفی ایران بالا بود، در نتیجه نظام بین‌المللی برای اینکه موازنه برقرار کند، قدرت کمی عراق را بالا برد تا اینکه با قدرت کیفی ایران برابری کند. شما متعاقب آن دیدید که برای برابرسازی قدرت کمی و کیفی ایران و عراق سیلی از تسلیحات وارد عراق شد. اما مهم این است که ما واقعاً قوی هستیم، ولی مشکل در شیوه مدیریت این قدرت است. ما بحران مدیریت داریم. به همین منظور پیشنهاد کردیم که یکی از انجمن‌های معروف ایران به صورت بسیار تخصصی مدیریت را مورد بحث قرار بدهند. مدیریت قدرت در ایران بسیار ضرورت دارد. به عبارتی این قدرت را باید چگونه به کار برد و نهادینه کرد؟ اینجاست که باید بحث مدیریت را پیش کشید و گرنه همانطور که در ابعاد کمی و کیفی هم عرض کردم، ایران کشوری قدرتمند است. آفسای دکتر دهشیار مطرح کردند که در شرق هم دولت ضعیف است و هم جامعه. اما اعتقاد من این طور نیست و برعکس، بر این عقیده هستم که در ایران و کشورهای در حال توسعه، جامعه قوی است و دولت ضعیف می‌باشد. زیرا مسائل نهادینه نشده‌اند. اما نه اینکه آن بلوک‌های قدرت در غرب وجود نداشته باشند، بلکه وجود دارند؛ اما از این بلوک‌های قدرت - که پنج، شش مورد از آن را در ایران داریم - در آمریکا با یکدیگر جنگیدند و بعد از جنگ و ستیز و یا ائتلاف، یک بلوک قدرت را به دست گرفتند و آن طبقه سرمایه‌دار شده و در نتیجه، در آنجا دولت ایجاد کرده است. دمکراسی را از بالا شروع و نهادینه کرده‌اند. در آنجا دولت قوی و

جامعه ضعیف است. اما فرایند دموکراسی باعث شده است که دولت کنترل شود. به گونه‌ای که حتی رئیس‌جمهور هم نمی‌تواند خودکامه باشد. اگر دولت در غرب ضعیف هست به خاطر وجود همان دموکراسی است، ولی واقعیت امر این است که آنها مشکل جامعه خودشان را حل کرده‌اند؛ ولی ما مشکل جامعه خودمان را حل نکرده‌ایم. مثلاً ادبیاتی که در مورد ایران وجود دارد، مثل روابط خونی و خویشاوندی و صفاتی که در مورد ایران به کار برده شده است. ابتدا ما باید مشکل جامعه خود را حل کنیم. وقتی مشکل جامعه ما یعنی مدیریت حل شد، می‌توان گفت که ما کشوری قوی هستیم. ما برای حل کردن این مشکل باید سیاست‌های بوروکراتیک را به صورت جدی در نظر بگیریم. ما قدرتمند هستیم، ولی باید در میان قوای سه‌گانه (قوه قضاییه، مجریه و مقننه) موازنه ایجاد بشود. این مسأله باید بین افکار عمومی، رسانه‌های گروهی و احزاب که بلوک‌های قدرت هستند، نهادینه شده و بین آنها در موضوع قدرت توازن و تعادل برقرار گردد. اکنون جهانی شدن در حال شکل گرفتن است و روزی نیست که در دنیا رژیمی ایجاد نشود. روزی نیست که این قواعد، اصول و هنجارها ساخته نشود. اما مهم این است که آیا ما نسبت به آن‌چه که در بیرون اتفاق می‌افتد آگاهی داریم. اگر ما در قرن شانزدهم توسعه نیافتیم به این دلیل بود که نتوانستیم از انقلاب صنعتی در انگلیس کپی‌برداری کنیم. ولی تعدادی از کشورها از آن کپی‌برداری کرده و پیشرفت نمودند. ولی ما درگیر مسائل داخلی خود بودیم. به عبارتی این جامعه بود که ما را از این قضیه بازداشت. اکنون پدیده جهانی شدن انجام می‌شود و روزی نیست که مجموعه‌ای از قوانین شکل نگیرد. اگر امروزه انتقادهایی از بیرون بر ما وارد می‌شود، در گذشته هم این انتقادهای بوده است. به عنوان مثال در نامه آمریکایی‌ها به علی‌قلی‌خان آمده است که: "جامعه‌ای که شما دارید در آن سعدی‌ها، حافظ‌ها و فردوسی‌ها هست، بنابراین چطور حقوق بشر را رعایت نمی‌کنید؟" ما علیرغم آن افکار، قدرت و انسان دوستی‌ها نتوانستیم آن مشکل را حل بکنیم. اکنون اگر جهانی شدن در حال شکل‌گیری است، ما قادر نیستیم از آن کپی‌برداری کنیم. باید قادر باشیم با کپی‌برداری، مسأله مدیریت در کشورمان را حل کنیم. ما علیرغم اینکه کشوری غنی هستیم، اگر مدیریت نداشته باشیم این قدرت را از ما می‌گیرند.

دکتر منتظر قائم: یعنی شما محوری‌ترین استراتژی برای توانمندسازی ملی^۱ را تقویت قدرت و سیاست بوروکراتیک می‌دانید؟

دکتر عسگرخانی: به نظر من اگر ویژه‌نامه سومی را در مورد جهانی شدن برای فصلنامه در نظر بگیرید، لازم است که بحث مدیریت، تئوری‌های مدیریت و شیوه مدیریت در عصر جهانی شدن در آن مطرح شود. من در ادامه بحث جهانی شدن، بحث مدیریت را جهت بررسی پیشنهاد می‌کنم.

دکتر دهشیار: همانطور که آقای دکتر عسگرخانی بیان کردند، قدرت، یک جنبه معنوی و ارزشی و یک جنبه مادی دارد. مشکلی که کشورهای خارج از جهان غرب دارند، این است که تا اواخر قرن چهاردهم تقریباً می‌توان گفت که غرب و شرق در یک مسیر یکسان پیش می‌رفتند. اما در این جا ما شاهد یک یورش تاریخی هستیم. یعنی شروع سرمایه‌داری تجاری و توجه به ارزش‌هایی - غیر از ارزش‌های الهی - برای کنترل و حرکت جامعه. این حرکت باعث شد که غرب از آن مقطع، جهشی را آغاز کند. به این مفهوم که آنان درک کردند که بهترین راه افزایش رفاه اقتصادی این است که از کشاورزی به‌عنوان تنها عامل تولید دست برداشته و به عامل تولید صنعتی و تجارت دست پیدا کنند. هم‌چنین درک کردند که بهترین راهی که مردم می‌توانند در جامعه مشارکت داشته و مفید باشند این است که از مفهومی به نام لیبرالیسم استفاده کنند. ولی شرق در آن زمان کاملاً در جا زد. یعنی شرق دست به گزینش فناوری سیاسی، یعنی دمکراسی و تکنولوژی فنی (فناوری صنعتی و تجاری) که منتخب غرب بود، نزده است. ولی به فناوری سیاسی قبلی یعنی به استبداد فئودالیت و فادار ماند و به تکنولوژی فنی قدیم یعنی راه کشاورزی برای تولید منابع تکیه کرد. غرب سرمایه‌داری و دمکراسی را قبول کرد و در نتیجه لیبرالیسم پیشرفت نمود. کشورهای شرقی در فئودالیت کشاورزی و فئودالیت ذهنی باقی ماندند. یعنی پذیرفتند که یک عده دستور بدهند و یک عده نیز آن را اجرا کنند. بنابراین عملاً خود را از دسترسی به قدرت مادی باز داشتند. در صورتی که در مقابل‌شان، سرمایه‌داری در غرب باعث تولید کالا شد. تولید کالا نیز ایجاد سرمایه کرد و سرمایه نیز رونق اقتصادی را به وجود آورد. اما شرق این کار را نکرد و هم‌چنان فئودالیت ماند. درعین حال مفهوم شراکت در جامعه و مفید بودن را منع کرد و فئودالیت ذهنی را پیاده کرد. بدین معنا که فقط یک عده می‌فهمند و بقیه باید شنونده و مطیع باشند. ما در حیطه مادی و در حیطه ارزشی عملاً خود را از قدرت جدا و میرا کردیم. در نهایت غرب موفق شده است. چرا؟ چون غرب هم به فناوری سیاسی دست پیدا کرد و هم به تکنولوژی فنی، ولی کشورهای شرقی خودشان را از رسیدن به آنها محروم کردند. بنابراین کشورهای شرقی، کشورهای مجازی هستند. یعنی

در قانون و حقوق بین‌الملل شما کشوری به نام عراق می‌بینید، ولی در عمل عراق به‌عنوان یک کشور وجود ندارد، چون چهار اصل کلی را که یک کشور باید انجام می‌داد، انجام نداده است:

۱- استقلال عراق نقض شده و این کشور نمی‌تواند استقلال خودش را حفظ بکند.

۲- امنیت این کشور نقض شده است.

۳- حاکمیت آن نقض شده و نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد.

۴- یکپارچگی ملی ندارد.

کشوری که این چهار اصل را ندارد، عملاً کشور نیست. اکثر کشورهای شرقی نیز مجازی هستند؛ یعنی حاکمیتی در آن وجود ندارد. در اکثر کشورهای آفریقایی، دولت در هیچ کجا کنترلی ندارد. وقتی می‌گویند دولت آمریکا قدرتمند است، نه به این علت که اسلحه‌اش بیشتر است؛ بلکه از این نظر قدرتمند است که حضور دولت آمریکا در همه جای کشور احساس می‌شود. اما حضور دولت اوگاندا را شهروندان آن کشور در همه جا احساس نمی‌کنند. در بسیاری از کشورهای شرق، حاکمیت دولت احساس نمی‌شود. یعنی اگر از مرکز دور شویم، عملاً قدرت و حاکمیتی وجود ندارد. بنابراین کشوری که قدرت مادی ندارد، قدرت ارزشی هم ندارد و نمی‌تواند مردم را به آن جبهتی که می‌خواهد سوق بدهد. بنابراین استبداد، دیکتاتوری و فقدان آزادی در جامعه جاری می‌شود.

سؤال این است که جهانی شدن به چه مفهومی است؟ جهانی شدن یعنی: مشروع‌سازی سرمایه‌داری، مشروع‌سازی مصالحه برای حل اختلافات و مشروع‌سازی لیبرالیسم. اگر این سه تعریف را در کشورهای شرق برای جهانی شدن بپذیریم، عملاً ساختار حکومت فرومی‌ریزد و مردم دیگر نمی‌توانند نگرش سنتی داشته باشند. هم‌چنین عملاً فنودالیت ذهنی از بین می‌رود و برای همین است که ناسیونالیسم شکل می‌گیرد. چون ارزشی وجود ندارد که با ارزش لیبرالیسم رقابت کند. مشکل اساسی دیگر در شرق، فقدان فلسفه سیاسی است. در شرق شاعر و عاشق زیاد وجود دارند، ولی فلسفه سیاسی از دل شرق بیرون نیامده است. چون چارچوب‌ها و ساختارهای سیاسی اجازه بروز آن را نداده‌اند. بنابراین کشورها چون نمی‌توانند از نظر انتزاعی با ارزش‌های غربی مقابله بکنند، ناسیونالیسم را غلیم می‌کنند. ناسیونالیسم چیست؟ ناسیونالیسم پناهگاه و جولانگاه کسانی است که نمی‌توانند با این نظرات مقابله کنند. بنابراین مسأله قومیت را به این معنا که من گُرد و یا گر هستم پیش می‌کشند. در صورتی که در لیبرالیسم گفته می‌شود من انسان هستم و شما هم انسان هستید. من اعتقاد به این ارزش‌ها دارم، شما نیز دارید. بدون توجه به اینکه رنگ و پوستتان چیست و از کجا آمده‌اید. اگرچه خون ارزشی بوده که در قدیم موضوعیت داشته و سرزمین نیز از قدیم بوده است، اما امروزه دیگر سرزمین اهمیتی ندارد. جهانی شدن یعنی اینکه ارزش سرزمین به‌عنوان چارچوبی جهت

طبقه‌بندی و سازماندهی از بین می‌رود و دارای ارزش مساوی‌اند. بنابراین در شرق هنوز ذهنیت فئودالیت در حیطه سیاسی و اقتصادی وجود دارد. برای همین است که می‌گویم سرمایه‌داری در شرق، سرمایه‌داری غیرغربی و فئودالیت است. سرمایه‌داری هست، ولی یک عده ارباب هستند و عده دیگر رعیت‌اند. ممکن است که در شرق دموکراسی به آن مفهومی که می‌گویند وجود داشته باشد، ولی دموکراسی آن فقط برای اغنیا است. دموکراسی یعنی اینکه ضعیف‌ترها بتوانند از طریق صندوق آراء علیه اغنیا قیام کنند. آقای "لوپن" توانست که ۱۷ درصد آراء را به دست آورد. چون بیشتر کسانی که به ایشان رأی دادند، فقرا بودند. زیرا فکر می‌کردند سیستم موجود مانع تحقق خواسته‌های آنها می‌باشد، لذا برای تغییر این وضعیت به او رأی دادند. این یعنی دموکراسی. یعنی فقرا علیه اغنیا بتوانند به صورت مسالمت‌آمیز قیام کنند.

دکتر منتظر قائم: دکتر عسگرخانی مدیریت و سیاست بوروکراتیک را به عنوان مهمترین استراتژی تقویت ملی پذیرفتند. آقای دکتر دهشیار شما کدام استراتژی را به عنوان مهمترین استراتژی ملی تلقی می‌کنید؟ توسعه، مدرنیته و یا عقلانیت؟

دکتر دهشیار: هر جا که دموکراسی وجود داشته باشد، عقلانیت هم هست. اینها ارزش‌هایی هستند که همیشه با هم هستند و مانند حلقه زنجیر متصل می‌باشند. مشکل کشورهای شرق این است که چیزهایی که در غرب خوب است را انتخاب می‌کنند، ولی در نظر نمی‌گیرند که برخی پیامدهای نامطلوب آنها که مانند حلقه زنجیر به هم متصل هستند، همراه آنها خواهد آمد. شما نمی‌توانید حزب را از غرب به شرق بیاورید بدون اینکه قبول کنید ممکن است حزبی درست بشود که بسیار فاشیست باشد. تمام این چیزها با هم هستند و با هم جلو می‌روند؛ یعنی اگر ما چیزهای خوب غرب را بیاوریم، همراه آن فساد غرب هم می‌آید. دموکراسی غرب به همراه خود فساد غرب را نیز خواهد داشت.

دکتر منتظر قائم: ممکن است کشورهای مختلف استراتژی متفاوتی داشته باشند، با توجه به وضعیت فعلی در ایران، شما چه نوع استراتژی را پیشنهاد می‌کنید؟

دکتر دهشیار: در کشورهایی مانند ایران بهترین راه و با حداقل چیزی که جواب می‌دهد، این است که کسانی که دارای قدرت و ساختار قدرت هستند، نمونه شوند. به این معنا و مفهوم که کارهایی را انجام دهند که یک جامعه از کسانی که دارای قدرت هستند، انتظار دارد.

یعنی کسانی که دارای قدرت هستند، کمترین میزان بهره را از جامعه ببرند. هم‌چنین بیشترین میزان فعالیت و بیشترین میزان وابستگی به ارزش‌ها را داشته باشند. کمترین میزان بهره یعنی چه؟ یعنی کسانی که در رأس هستند، کمترین میزان بهره اقتصادی و سیاسی را ببرند. در نتیجه چون در این کشورها عادت شده که به بالا و رهبری نگاه کنند، لذا وقتی توده‌ها می‌بینند که رهبرانشان از قدرت خود در جهت منفعت شخصی استفاده نمی‌کنند، باعث ایجاد یک سنت می‌شود. چون همیشه برعکس بوده است. بنابراین بهتر است که این کار به صورت یک سبیل درآید. به عبارتی، این بهترین راه است. الگوهای کشورهای غربی در کشورهای شرقی جواب نمی‌دهد. بهترین راه این است که رهبران راهی را انتخاب کنند که با سنت‌ها هماهنگ باشد.

دکتر منتظر قائم: یعنی در واقع شما اصلاح حکومت و حاکمان را مؤثرتر می‌دانید؟

دکتر دهشیار: بله راه دیگری وجود ندارد، چون رؤسا همیشه الگو هستند.

دکتر سجادی‌پور: در پاسخ به دو سؤالی که مطرح کردید: اینکه منابع قدرت و استراتژی قدرتمند شدن در عرصه جهانی شدن چیست و مهمترین استراتژی برای ایران کدام است، ابتدا سه نکته مقدماتی را عرض می‌کنم:

۱- اینکه باید جهانی شدن را روش "تداوم - تغییر" نگاه کرد. جهانی شدن به این معنا نیست که همه چیز در دنیا تغییر پیدا کرده است. هم‌چنین به این معنی هم نیست که همه چیز ثابت و پایدار مانده است، نظیر غربی یا غیرغربی بودن. تداوم و تغییر، ترکیبی از این دو هستند که اگر این را مبنا قرار بدهیم، آن چیزی است که از نظر پیشینه تاریخی برای دفاع و قدرتمند شدن ایران لازم است. ایران همسایگانی داشته است که هیچ تردیدی در حمله به ایران، در صورت ضعیف شدن آن، نداشته‌اند. همه ما جنگ ایران و عراق را به یاد می‌آوریم که ذهنیت عراق مبتنی بر این فرض بود که ایران ضعیف است و باید آن را تجزیه کرد. اگر ایران ضعیف بشود دوباره این وضع تکرار خواهد شد. در زمان محمود افغان هم این مسأله تکرار شد. لذا باید تداوم و تغییر و خیلی نکات دیگر را مبنا قرار داد که البته فرصت پرداختن به آن نیست.

۲- نکته دوم که در جهانی شدن مهم است، بحث یازدهم سپتامبر است. عناصر قدرت در دنیا قبل و بعد از این واقعه مورد تجدید نظر قرار گرفت. تا قبل از آن، بحث عناصر نرم‌افزاری قدرت و اینکه حاکمیت دولت‌ها رو به ضعف می‌رود، بسیار مهم بود. بعد از یازدهم سپتامبر، عناصر مادی قدرت دوباره مطرح شد و قدرت نظامی به وضع قبلی آن - و بلکه بدتر - از

طرف قدرتمندان دنیا مطرح شد. هم‌چنین دولت‌ها به‌عنوان برقرار کنندگان اصلی نظم و امنیت مطرح شدند و در سرتاسر دنیا به انواع سرکوب‌ها اقدام نمودند.

۳- نکته سوم اینکه ما به هیچ وجه نمی‌توانیم یکدست و یکپارچه و همه‌جانبه در مورد کشورها قضاوت کنیم. هر کشوری شرایط ویژه خود را دارد. شرایط ویژه ایران با عراق و ترکیه متفاوت است. لازم است که با توجه به آن کلیات و مفاهیم کلان، شرایط ویژه را نیز مدنظر قرار داد، که در این مورد نمی‌توان یک نسخه یکپارچه نوشت. زیرا ساختار اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی و ده‌ها عنصر ساختاری دیگر مهم می‌باشد. با توجه به این سه نکته، در پاسخ به سؤال شما باید بگوییم که:

الف) لازم است ایران استراتژی دفاع نظامی همراه با تکیه بیشتر بر قدرت نرم‌افزاری را دنبال کند. یعنی در حدی از خودش دفاع کند، تا دیگران نتوانند به ایران تجاوز کنند.

ایران باید قدرت نظامی‌اش را افزایش بدهد. البته قدرتش با قدرت نظامی ابرقدرت‌های جهان هماهنگی نخواهد داشت. ولی در عرصه قدرت نرم‌افزاری و مباحث مربوط به جنبه‌های فکری ایران که جنبه‌های فرهنگی‌اش مهم بوده است، باید حداقل تولیدات را جاری و مطرح کند و حتی بتواند امنیت خود را تأمین نماید.

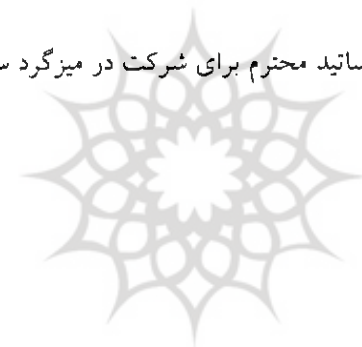
ب) استراتژی دوم ایران در عرصه مناسبات بین‌المللی این است که بیشتر بر دیپلماسی - نه فقط سازمان وزارت امور خارجه - تکیه کند. اکنون که بحث حمله به عراق و ایران مطرح می‌شود، چرا مسأله حمله آمریکا به ایران ضعیف‌تر از حمله به عراق است. چون در ایران جامعه بازتر و بحث و گفت‌وگو بیشتر است و ده‌ها مجله مانند مجله شما وجود دارد. لذا برای دنیا این سؤال به وجود می‌آید که چرا کشور ایران باید در ردیف یک کشور دیگر قرار بگیرد؟ یعنی آن جنبه‌های نرم‌افزاری قدرت، ایجاد قدرت در کشور می‌کند. همین‌طور جهانی عرضه کردن آن چیزی که ایران در داخل دارد.

ج) سومین نکته که به دو مورد دیگر برمی‌گردد، این است که به نظر من استراتژی ایران باید بر توسعه فرد تکیه کند که این تأکید به معنای فراموشی جمع نیست. یعنی روی انسان‌های خود سرمایه‌گذاری کند. ما انسان‌ها را داریم، ولی روی آنها سرمایه‌گذاری نشده است. شاید در این‌جا دیدگاه من مقداری با دیدگاه دوستان متفاوت باشد. من معتقدم که مدیریت قطعاً مهم است. هرچند که ما در جامعه با بحران مدیریت و بحران‌های دیگر مواجه هستیم، اما مشاهده و مطالعه و تجربه من نشان می‌دهد که این فرهنگ هست که باید دچار تغییر و تحول شود. فرهنگ که می‌گوییم آن ارزش‌های متعالی که ما تأکید کردیم نیست. یعنی نحوه نگرش ما به خودمان، به محیط اطراف و به دیگران است. اینکه تا چه اندازه حقوق دیگران را رعایت

می‌کنیم و بر اشتباهات خود اعتراف داریم و چگونه اشتباهات را به دیگران منتقل می‌کنیم و دهها چیز دیگر.

بنابراین باید یک استراتژی مبتنی بر توسعه فرهنگی موجود باشد که به فرد ابزار و با این امکان را بدهد که هم ایرانی بماند و هم بتواند جهانی کار کرده و خودش را با آن تطبیق دهد. به نظر من این امکان‌پذیر است. امکان پردازش چنین فرهنگی نیز وجود دارد. فرهنگی که هم برگرفته از آن اعتماد به نفس است و هم متوجه تغییر و تحولات بین‌المللی است. و نهایتاً اینکه دیگران را مقصر نمی‌داند و خود را برای انجام کارهای بزرگ توانمند می‌بیند. آن استراتژی که شما می‌خواهید، توانمند شدن هر ایرانی در دستیابی به ابزارها و امکاناتی است که صرفاً بیرونی نیست، بلکه بخشی از آن در خود اوست، منتها مبتنی بر فرهنگی است که باید ایجاد شود و گسترش یابد و به جلو برود.

دکتر منتظر قائم: از اساتید محترم برای شرکت در میزگرد سپاسگزارم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی